

پیشگفتار بر فرهنگ واژه‌های اوستا

فریدون جنیدی

دفتر ۱، احسان بهرامی، به یاری فریدون جنیدی، نشر بلخ، ۱۳۶۹



به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

در «دینکرت» یکی از نامه‌ها که به دبیره پهلوی برجای مانده است و گزیده‌ای از اوستای باستان است، پرسش‌های فراوان است که پرسنده از دانا می‌پرسد و یکی از آن نوشته‌ها چنین است که: چرا دین (اوستا، نمازهای دینی) را به آوازی ناآشنا و نهفته اوستا نام گوییم! و این سخن نشان می‌دهد که در همان هنگام نیز زبان اوستایی برای گویندگان پهلوی، زبانی نهفته و دور بوده است، چنان که ایرانیان آن را به درستی در نمی‌یافته‌اند، و انبوه نامه‌ها که به زبان پهلوی بر اوستا نگاشته می‌شد. همه از برای گزارش واژه‌های دور از زبان و سخنان دور از اندیشه مردمان بود و برخی از همین گزارش‌ها که به «زند» نامبردار بود، هنوز در دسترس ما هست و از برخی بخش‌های اوستا که با ستیزه روزگار از میان رفت، گزیده‌ها و نوشته‌های پراکنده در دفترهای پهلوی برجای مانده است، چنان که نامه «بندهش» از روی یکی از نسک‌های اوستای کهن به نام «دامدات نسک» فراهم آمده است.^۲

در بسی از نوشته‌های پهلوی این سخن دیده می‌شود: پت دین گویت: به دین گوید، یا در نوشته‌های دینی چنین آمده است... و نویسندگان نوشته‌های پهلوی با این سخن، به گفتار ویژه خود اندر می‌شدند و چنان می‌نماید که همه این گفتارها از نوشته‌های کهن اوستا، یا از آن بیست و یک نسک اوستا که امروز پنج نسک آن را در دست داریم، به زبان پهلوی درآمده است.

انبوه این گزارش‌ها نشان می‌دهد که اگرچه زبان اوستایی از دیدگاه توده مردمان، زبانی نهفته بوده است، دبیران و نویسندگان و دینیاران، همه آن زبان را به خوبی آموخته‌اند، چنان که به خوبی آن را ترجمه یا گزارش می‌کرده‌اند و دفتر کوچکی که به نام «خورتک اپستاک» یا خرده‌اوستا از نوشته‌های «آتورپات ماراسپندان»^۳ بر جای مانده است، به خوبی بازمی‌نماید که آن دانای هژیر هنگام خویش، تا چه اندازه بدان زبان چیره بوده است، که در گزیده خویش، به زبان اوستایی چنین گفتارهای ویژه آورده است که نوشته او،

۱ - دستنویس ک ۴۳ بخش دوم از انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز، رویه ۲۷

۲ - بندهش: بندهش، ریشه دهش خداوندی، ریشه آفرینش ایزدی!

۳ - آتورپات مانسپندان، یا ماراسپندان چنین اندیشیده بود که خواندن همه اوستا در بیست و یک نسک کاری است که برای توده مردمان دشوار می‌نماید. پس برای آسان کردن دین، بخشی چند از «گائاه» و بخشی چند از یشت‌ها و دیگر نسک‌های بایسته به هم آمیخت و شاهد سخن خویش را نیز بر آن ریخت و دفتری خرد، چنان فراهم آورد که همگان را خواندن آن خوار و آسان باشد و همین دفتر هنوز نیز در دست مردمان بازمانده و اوستا و نمازهای بایسته از روی آن خوانده می‌شود.

از دیگر بخش‌های اوستای نو که شاید یک‌هزار سال پیش از او نوشته شده است، بازشناخته نمی‌شود و دگرگونی‌ها تنها در واژه‌ها روی داده است. چنانکه در آن واژه‌های نو جای واژه‌های کهن را گرفته است! پس از اسلام نیز این رشته زنجیر پاره نشد و تا آنجا که در توان اندک موبدان بر جای مانده بود، نامه‌ها به دبیره پهلوی و اوستایی و گاهگاه به گزارش دوباره دفترهای زند، از گفت‌وشنودهای پهلوی به فارسی دری نوشته می‌شد^۱ و موبدان به دربار خلیفگان رفت‌وآمد داشتند و در گفت‌وشنودهای دینی دیدگاه خویش را در میان می‌نهادند و پیروزی یکی از آنان بر شخصی به نام «گجستک ابالیش»^۲ در گزارش دبیران دربار برجای مانده است:

انبوه نوشته‌ها و دفترهای پهلوی پس از اسلام که برخی از آنها بسی بزرگ و در خور سنجش با کارهای بزرگ فرهنگی دیگر دوران اسلامی است، چونان بندهش، دینکرت، گزیده‌های زاتسپر، نامه‌های منوشچر... نشانه پویایی فرهنگ بهدینان و یآوری آنان به جنبش فرهنگی ایران است.

از سویی نباید چنین انگاشت که این دستاوردها تنها ویژه موبدان زرتشتی بوده است. گنج‌نپشته‌های بزرگ ایرانی چونان گنج‌نپشته بزرگ بخارا که پورسینا بدان دست یافت، هنوز سرشار از دفترهای پهلوی و اوستا بوده است. زیرا که در زمانی اندک از سده سوم تا هنگام پورسینا چندان دانشمند و اندیشمند در «ورز رودان»^۳ نبوده‌اند که چنان گنج‌نپشته بزرگ را فراهم آورند، تا کسی چون پورسینا را به شگفتی افکند و بی‌گمان در آن گنج، نوشته‌های پیشین نیز بر جای بوده است!

ترجمه چند بخش از شاهنامه که آزادمرد خراسان، فردوسی ایران آنها را از روی نوشته‌های پهلوی به فارسی دری درآورده است^۴ و نیز آگاهی دیگر نویسندگان ایرانی چون ابوریحان بیرونی، مسعود تبری؛ ثعالبی... از زبان پهلوی، به ویژه سهروردی که بی‌گمان از روی نوشته‌های پهلوی و کهن‌تر از پهلوی

۱ - گزارش یا تفسیر اوستا به پهلوی را زند و گزارش تفسیر پهلوی به فارسی را پازند می‌خوانند. گاهگاه در دفترهای پازند دیده‌ام که متنی فارسی را به دبیره نوشته‌اند و آنگاه آن را نیز به پهلوی گزارش کرده‌اند و ندیده‌ام که کسی نامی بر چنین گزارش و تفسیر نوشته باشد.

۲ - بیشتر گزارندگان این نوشته ابالیش را فارسی شده عبدالله آورده‌اند و دوست فرزانه چراغعلی اعظمی سنگسری با پژوهشی در خور و گسترده آن را با پیشوند + ابالیش یا بالندگی که نابالنده و پست را می‌رساند به شمار آورده، بنگرید به نام فرهنگ ایران دفتر سوم. رویه‌های ۱۲۵ تا ۱۳۳ چاپ بنیاد نیشابور ۱۳۶۸

۳ - ورز رود: ورا رود که امروز «ماوراءالنهر»ش می‌خوانند.

۴ - ترجمه فردوسی از نوشته بزرگمهر بوختکان که به گمان من یکی از بزرگترین شاهکارهای گزیده‌نویسی جهان است که از گستردگی و ژرفای شگفت برخوردار می‌باشد، درست‌ترین ترجمه فارسی از این نوشته پهلوی و چون ترجمه آن، ترجمان فرزانه را به رنج افکنده است، پس از پایان گرفتن آن می‌فرماید:

سپاس از خداوند خورشید و ماه
که رستم ز بوذر جمهر و ز شاه

کارنامه اردشیر بابکان که اکنون به ویژه پهلوی در دست است و با نسکی که در دست فردوسی بوده است، کمی دگرگونگی دارد. داستان ماتیکان شترنگ و پیدا شدن شطرنج و نیوآردشیر(نرد) نیز اکنون به دبیره پهلوی در دست که در شاهنامه نیز آمده است و چنین نوشته‌های اندک که به پهلوی بر جای مانده نشان می‌دهد که برخی از بخش‌های شاهنامه از روی متن‌های پهلوی به فارسی ترجمه شده است.

برداشت کرده است نشان می‌دهد که دیگر ایرانیان نیز از این میدان چندان دور نبوده‌اند و پرتو تابناک آن گاهگاه بر چهره آن بزرگمردان و بر دفتر ایشان افتاده است و بدان، فروغ و جان و نیرو داده است. بسی از نسک‌ها اوستا و به ویژه اوستاهای بایسته که موبدان را برای انجام آیین‌های دینی به کار می‌آمده هم‌اکنون در دست هست و برخی از این دست‌نوشته‌ها نمونه‌ای از زیباترین شاهکارهای نگارش دبیره اوستایی است و نشان می‌دهد که نویسنده چه اندازه در این کار آزمایش داشته تا بدین پایه از زیبایی نگارش رسیده باشد.^۱

پارسیان هند که بازماندگان خراسانیان گریخته به هندوستان‌اند، پس چند سده ماندن در آن دیار، دفتر و دین و آیین را از دست دادند و چون چنین شد در سال ۸۴۷ یزدگردی پیکي به نام نریمان هوشنگ را روانه مرز نیاکان کردند، تا او بنگرد که آیا هنوز در ایران زرتشتیان می‌زیند و اگر چنین است از آنان دین و آیین بیاموزد و به هندوستان بازگردد و هنگامی که او با نامه ایرانیان به هند بازگشت، ایرانیان در آن نامه از بزرگان پارسی هند درخواست کردند که «برای یاد گرفتن خط پهلوی و روش درست برگزاری مراسم مذهبی، دو هیربد دانا بیابند و خط پهلوی بیاموزند و شایسته نشایست بدانند، در راه خشگان نزدیک است از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیم نیست.^۲

از آن سال تا سال ۱۱۳۷ یزدگردی بیست و دو پیک از هندوستان به ایران آمدند و با آموزش‌های پیایی به هندوستان بازگشتند....

اینجا بود که موبدان و هیربدان دانایان هند سررشته اوستاخوانی و اوستا دانی را در دست گرفتند و کانون فرهنگی خویش را فروزان کردند، تا آنکه در سال ۱۷۵۸ میلادی انکتیل دوپرون فرانسوی رهسپار هندوستان شد و در شهر «سورات» اوستا را از روی گفتار «دستور داراب» یکی از موبدان پارسی نوشت و با ترجمه آن در سال ۱۷۷۱ به چاپ رساند و در اینجا اروپاییان را گمان بر این افتاده است که اوستا در این سال‌ها بر دست آن فرانسوی (کشف) گردیده است!

۱ - هم‌اکنون یک دفتر اوستای بایسته در گنج‌نیشبت بنیاد نیشابور هست که به باری فرزانه سهراب آذریان در یکی از خانه‌های کهن یزد پیدا شده و به بنیاد پیشکش شده است و نیمی از این دفتر که نویسنده آن شهردان پوربهرام، مرزبان، فریدون، وهرام، رستم، بندارپور شهردان است، به زیباترین روی به نگارش درآمده است. چنانکه آن را می‌توان با اوستاهای دوره ساسانیان سنجید و برابر کرد.

همراه این اوستا یک ویشتاسپ یشت نیز پیدا شده که اروپاییان را گمان بر آن است که این یشت از جهان گم شده است. این یشت نیز در بنیاد نیشابور است تا کی بتوان آن را به چاپ رساند!

۲ - نگاه کنید به: مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان، نوشته موبد فرزانه اردشیر آذرگشسب، رویه ۹۷ و نیز نویسنده در رویه ۹۵ و ۹۶ بازمی‌نماید که خان بهادر بهمن جی پتکل فهرستی از این نامه فراهم آورده است که ۲۲ نامه را از سال ۸۴۷ یزدگردی تا سال ۱۱۳۷ یزدگردی (۱۱۴۷ خورشیدی) در برمی‌گیرد.

اگر گوهری کانی، چون گوگرد یا آهن برای نخستین بار از سنگ و کان به در آورده شود، می‌توان از پیدایی آن سخن گفت و در چنین رویداد آن مردمان که زودتر بدان گوهر دست یابند، از دیدگاه دانش پیشرفته‌تر به شمار می‌آیند. چنان که بسی از این گوهرها، چند هزار سال پیش بر دست ایرانیان از دل سنگ به در آمده و به جهانیان پیشکش شده است!

چنین کشور، در جهان دارای فرهنگی برتر است که با چشم کنجکاو و رای پژوهنده، پرده‌های پوشاننده زمان و زمین را یکایک می‌گشاید و رازهای نهفته را یکایک بازمی‌نماید!

کشورهای دیگر، اگر از راه بهره‌وری از اندیشه‌های جهانی، پس از چندی همان پدیده‌ها را بیاموزند و دریابند، شاگرد و بهره‌ور اندیشه اینان به شمار می‌آیند و اگر همان پدیده‌ها را خود، پس از چند سده، یا چند هزاره دریابند، چند سده یا چند هزاره در کاروان دانش جهانی از اینان دیرتر و دورتر و پس‌مانده‌ترند.

اکنون می‌باید که داوری کرد که در رهنوردی دراز آهنگ کاروان دانش جهانیان که در آن، اندیشه‌ها به یکدیگر می‌پیوندند و سخن و جامه و داستان و پندار و انگاره و نشانه و نماد پدید می‌آورد و در این رهگذر به نگاشتن اندیشه‌ها می‌پردازد و دفتر و دیوان و شمار و آمار پیدا می‌شود... تا بدانجا که دفتری گرمی و بی‌مانند چون اوستا پدید می‌آید و هزاران سال بر جان و روان پیروان خود در ایران‌زمین و هندوستان می‌گذرد... اگر در جهان، قاره‌ای پیدا شود که تازه به همه چیز رسیده و همه چیز را از همه‌جا به زور شمشیر و نیرنگ فراهم آورده... مردمانش و دانایانش به دفتر اندیشه و اندریافت چند هزار ساله ایران بر بخورند و گمان برند که آن را «کشف» کرده‌اند، به آنان چه می‌شاید گفت؟!

انبوهی از نویسندگان و پژوهندگان ایرانی این زمان، که در هر کار چشم به دست و گوش به فرمان اروپاییان دارند، چنین گمان می‌کنند که ایرانیان، در آموزش اوستا، وامدار پژوهندگان اروپایی‌اند، باز آنکه چون نیک بنگریم، اروپا و دستگاه دانش و پژوهش جهان، در آموزش اوستا وامدار ایرانیان‌اند.

پس از انکتیل دوپرون، بورنف فرانسوی به ترجمه‌ای از اوستا به سانسکریت که بر دست دستور نیروسنگ پاسری انجام گرفته بود، دست یافت و در سال ۱۸۳۳ هات نخست یسنا را به یاری آن با یادداشت‌های فراوان به چاپ رسانید و به گفته اروپاییان اوستاشناسی از آن هنگام پایه علمی به خود گرفت:

اکنون اروپا خویش را کانون اوستاخوانی و اوستاشناسی می‌داند و دانشمندان آن دیار هرگاه که بایسته می‌بینند، از آزمایش‌های خویش در آموختن سانسکریت نام می‌برند که در پرتو آن اوستا نیز بازشناخته می‌شود!!

پس باید دید که آنان زبان سانسکریت را چگونه آموختند!

ایرانیان به خوبی در یاد دارند که پزشک نامی ایران برزویه با سرمایه‌ای فراوان از سوی انوشیروان به هندوستان رفت و در کار شناسایی داروهای گیاهی هندی رنج برد و نامه‌ای به نام «پنج‌تترا» را که به زبان

سانسکریت در گنج نپشت پادشاه هند بود، در همانجا خواند و ترجمه کرد و آن را به نام کللیک و دمنک به ایرنا آورد و آنگاه که در زمان خلیفگان بر دست روزبه پارسی (ابن مقفع) به زبان تازی ترجمه گردید، با زبان تازی ره به اروپا گشود و بدینسان اروپاییان نخستین بار به کوشش همه‌جانبه ایرانیان به یک نامه سانسکریت دست یافتند!^۱

پس از آنکه نصرالله منشی به فرمان سامانیان ترجمه آن دفتر به تازی را که بر جای مانده بود، به فارسی بازگرداند و سده‌ها در دست بود. از آنجا که خواندن آن که سخت به تازی آمیخته بود، خوانندگان فارسی زبان را به ویژه در هندوستان دشوار می‌آمد و مصطفی خالقداد ایرانی به فرمان اکبرشاه آن را از روی نوشته سانسکریت دوباره به فارسی ساده درآورد که به نام پنجاکیانه یا پنج داستان، که همان کللیک و دمنک باشد، برگرداند.

پس از اسلام دانشمند فرزانه ایران، ابوریحان همراه با لشکر خونخوار محمود به هندوستان رفت و محمودیان را چشم به گنج‌های زر و گوهر هند بود و ابوریحان را گوش به سخنان گوهرآمیز برهمنان آن سامان و همگان می‌دانند که با آنکه برهمنان از آموختن زبان سانسکریت به دیگران خودداری می‌کنند، در نگاه و سخن و رفتار ابوریحان ما چه دیدند که پی به اندیشه پاکش بردند و دروازه‌های شهر بزرگ سانسکریت را بر رویش گشودند و او را تا کرانه‌های دور اندیشه نیاکان ره نمودند!

ابوریحان از هندوستان با دفتر بزرگ و پر از شگفتی مال‌الهند بازگشت و محمودیان با تکه‌های زر و گوهر که از تندیس‌های بتکده سومنات به یغما برده بودند.^۲

سخن از مصطفی خالقداد رفت. همو ترجمان جوگک باشست بزرگترین دفتر اندیشه هند است. دیگر رهنورد بزرگ ایرانی در جهان اندیشه هندوستان میرغیاث‌الدین علی قزوینی است که دفتر بزرگ مهابهارات را به فارسی درآورد که آن را شاهنامه هندوستان می‌خوانند.

دیگر نویسنده و ترجمان ایرانی داراشکوه خواهرزاده آصف‌خان تهرانی است که دست به کار بزرگ ترجمه اوپانیشادها به زبان فارسی زد^۱ و همین نامه بزرگ است که بزرگترین آموزگار اروپاییان در زبان

۱- اروپاییان به همین روی، رشته همه داستان‌های نمادین (سمبلیک) را که در جامه زندگی جانوران نوشته شد، از هندوستان می‌دانند و باز آنکه در پیشگفتار «نقش جانوران در سخن سعدی» نشان دادم که داستان‌های کللیه و دمنه تا چه اندازه از داستان‌های کهن ایرانی در شاهنامه و نمونه‌های بازمانده، سعدی برخوردار شده است و به جز از آن داستان‌ها که رنگ «هندی نو!» دارد، دیگر داستان‌ها از زمانی سخن می‌گوید که هندویان با ایرانیان یکجا می‌زیستند و باری در آن هنگام همگان ایرانی بودند.

۲- برای آگاهی بیشتر از کارهای فرهنگی ابوریحان در هند و ۱۶ دفتر دیگر که درباره فرهنگ آنان گردآورد، بنگرید به پیشگفتار نویسنده بر «خودآموز سانسکریت نوشته سیدمحمدعلی داعی‌الاسلام» چاپ دانش ۱۳۶۱ در همان پیشگفتار فهرستی شگفت از کارهای همه ایرانیان در زمینه زبان سانسکریت آورده‌ام.

سانسکریت به شمار می‌رود و آنان نخستین بار با این کتاب از زبان سانسکریت آگاه گردیدند... و با این کتاب به زبان سانسکریت ره بردند و دیگر دفترهای بی شمار ایرانیان که ترجمه از سانسکریت بود، در این راه پرشگفتی رهنمای آنان بود.

و اکنون فرزندان آنان را گمان بر این افتاده است که: «زبان اوستایی دستور ندارد، ما به یاری دستور زبان سانسکریت پی به دستور زبان اوستایی برده‌ایم!»

فرزندان آن نیاکان فرزانه که جهان را به تیغ خامه خویش گشوده بودند و بر فراز ابرهای اندیشه، در آسمان بی کرانه دانش پرواز می‌کردند و به همه سوی جهان، دانش و فرهنگ و دفتر و دیوان گسیل داشتند و جهانیان از پس گذشت هزاره‌ها هنوز وامدار کوشش و بینش آنان‌اند... فرزندان آن نیاکان، اگر چندی دست بر روی دست گذارده و چشم به دهان دیگران دوزند... شایسته چنین سخنان و سزاوار چنین داوری‌ها و در خور چنین سرشکستگی هستند!

جوانان ایران بر پای خیزید! و گرد و غبار روزگار ستم جهانخواران را از سر و روی و چشم و گوش خویش بپردازید و باور کنید که خون آن نیاکان در رگ‌های شما روان است و مغز و اندیشه و اندریافت شما بازمانده و یادگار آن بزرگان است!

بر پای خیزید و فرهنگ خویش را بازشناسید و جایگاه خویش و کشور خویش را در جهان بازیابید و ارزش دستاوردهای بی شمار فرهنگی پدران و مادران خویش را در پهنه میدان فرهنگ جهانی بازیابید و در این زمان که هیاهویی خفیف، از جنبش آبخیزهای ژرفای دریای جان ایرانیان به گوش می‌رسد و از همه‌سو جنبش‌های فرهنگی تازه را پدیدار می‌آورد... در این زمان که بیش از هر زمان جان ایرانیان را نیاز بیداری و آگاهی فراگرفته است، در این زمین که پیش از هر زمین دیگر کانون فروزش فرهنگ جهان بوده، در این سرزمین که اکنون نیز کانون و میانه جهان است... سر بلند دارید و به رهاوردهای گذشته خویش بیابید و پای بر ستیغ دماوند بگذارید و از آنجا بنگرید که نیاکاتان چگونه با فروتنی و آزادمنشی، جهانیان را زیستن و با آزم به اندیشه دیگران نگریستن آموختند!

این زمان زرین را، که همه‌مه نهفته بیداری جان ایرانیان، نرم‌نرمک آشکار می‌شود از دست مدهید!

این تپش، تپش دل فرهنگ ایران است، آن را دریابید!

این دم، دم گرم جان نیاکان است، آن را فروبرید!

۱ - بیشتر این کتاب‌ها که نام بردیم به کوشش استاد بزرگوار محمدرضا جلالی نائینی در ایران به چاپ رسید و با گزارش و واژه‌نامه و فهرست‌های بایست به چاپ رسیده، به ویژه اوپانیشاد را در ۱۲۹۴ صفحه با دو پیشگفتار فارسی و انگلیسی به یاری استاد فیلسوف بزرگ امروز هندوستان شادروان دکتر تاراچند در تهران به چاپ رسانیدند.

اگر باید چنین کنیم، نخستین کار بایسته در زمینه پژوهش زبان‌های ایرانی، شناختن نخستین سنگ‌های پی ساختمان است و برای دستیابی بدین، می‌باید که به واژه‌های کهن ایرانی دست یافت. پس می‌باید که این فرهنگ یکی از باورهای استوار برای جنبش فرهنگی ایران به شمار رود و شگفتا که پیش از بهمن ۵۷ گزارنده این فرهنگ، احسان بهرامی، سال‌ها دفتر را به دست گرفته و به این در و آن در می‌رفت تا راهی برای چاپ آن بیابد و همه سازمان‌های فرهنگی! آن زمان پاسخ سرد به وی می‌دادند و برخی از آنان نام اوستا را به گوش نشنیده بودند... و یکی از نشانه‌های یک همبستگی نیرومند ملی در جنبشی که جان ایرانیان را در این هنگام، فراگرفته، امروز آشکار می‌شود که می‌بینیم کاری که در همه آن زمان دراز، به انجام نرسید، امروز فرجام می‌یابد!

اوستا:

امروز زبانی را که دفترهای پیشین ایران بدان نوشته می‌شود زبان اوستایی می‌خوانیم و این واژه خود در نوشته‌های اوستا به چشم نمی‌خورد که در نوشته‌های پهلوی به گونه اپستاک دیده می‌شود. درباره این واژه سخنان فراوانی گفته شد. آنچه بهتر از ما است، اینست که گروهی اوستا را از ریشه وید گرفته‌اند که دانش باشد و گروهی دیگر نیز آن را از ویستی که آن نیز دانش و آگاهی است، می‌دانند. این دو ریشه‌یابی به گمان نگارنده دور از خود واژه است زیرا که اوستا در گونه کهن‌تر زبان پهلوی اپستاک بوده و با «و» آغاز نمی‌شده است، باز آنکه اگر چنین نیز بیندیشیم، این واژه با پیشوند «ا» معنی بی‌دانشی، یا ناآگاهی را به خود می‌گیرد.

و از سویی، چون این واژه در نوشته‌های پهلوی آمده، می‌باید معنی پهلوی آن را به دست آورد و ریشه‌یابی کهن‌تر از آن چنان که با دگرگونی وات سنگین‌تر «پ» به وات سبک‌تر «و» درست نمی‌نماید. در این بی‌گمانیم که اسکندر گجستک چون به دژنپشت ایران رسید، از روی نادانی و کینه‌وری و رشک آن گنجینه بزرگ جهانی را که بر روی دوازده هزار پوست گاو به دبیره زرین نوشته بودند، بسوخت و خاکستر کرد و به دریا ریخت...

ایرانیان چند سده از دفتر و نوشته خویش دور بودند، مگر گروهی اندک که آن دفترها را در خانه پنهان و نهفته می‌داشتند!

و از آن هنگام تا زمان پادشاهی بلاش اشکانی، چهار سده ایرانیان را دفتر و دیوانی نبود. تا آنکه بلاش بفرمود تا دفترهای پراکنده و پنهان را که در دست برخی موبدان و دبیران بازمانده بود، گرد آوردند.

از سرتاسر ایران تنها بیست و یک نسک^۱ پیدا شد و چون آن همه را در یکجا گرد آوردند، دیدند که سه گونه گفتار است. چند دفتر گاسانیک یا سروده‌هایی چون گاتاها چند دفتر ماتریک که نمازها و آفرین‌ها و یادهای بایسته در آیین‌ها را دربرمی‌گیرد و چند دفتر داتیک که داد و دهش و آفرینش یزدان و نیز داد و قانون‌های کشور بزرگ باستانی که بازمی‌نماید!

چون خواستند که آن نسک‌ها را به دبیره پهلوی بنویسند، برخوردند که واک‌های ویژه آن زبان ناآشنا را نمی‌توان با این دبیره نوشت... آنگاه فرزندگان فراهم نشستند و از روی دبیره پهلوی دبیره‌ای بساختند که دارای ۴۴ نگاره بود و همه آواهای شگفت آن زبان نهفته را بدان توان گفت!^۲
اینجا معنی اوستا یا اپستاک روشن می‌شود.

چهار سده مردمان ایران دفترهای دانایان پیشین را ناپیدا می‌دیدند. پستاک پهلوی گونه‌ای دیگر از پیتاک پهلوی است که در فارسی آن را «پیدا» می‌خوانیم و اوستا بر روی هم «ا + پیدا = ناپیدا» معنی می‌دهد و چون نامی را که چهار سده بر زبان و روان مردمان ایرانشهر گذشته بود، نمی‌توانستند دیگر کرد، همان نام بر آن دفترها ماند و با دگرگونگی از پهلوی به فارسی به گونه «اوستا» درآمد و بهترین گواه این سخن نیز همان گفتار دینکرت است که به گونه ناآشنا و نهفته اوستا نام از آن یاد کرده است!

چون ایرانیان چهار سده از گرامی‌ترین یادگارهای نیاکان خویش به دور مانده بودند، همه آن نسک‌ها را به گونه فرمان دین پذیرا گشتند و سر بر فرمان نیاکان نهادن را با جان و دل خواستند و چون پیامبر ایرانی زرتشت بود، همه آن نوشته‌ها را زرتشت خواندند و اوستا نام نامه دینی ایرانیان را به خود ویژه کرد. باز آنکه امروز روشن می‌شود که اوستا نامی کهن نیست و نامی است که ایرانیان در زمان گم بود و ناپیدا بودن آن دفترها بر آن نهاده بودند و به جز بخشی از آن که «گاتاها» بوده باشد هیچ نسک دیگری از زرتشت نمی‌باشد و به دین زرتشتی پیوند ندارد. مگر آنکه همه آنها تراوش اندیشه ایرانیان در زمان‌های دور و دراز زندگی و فرهنگ ایرانی است. برخی از این کتاب‌ها پس از زرتشت نوشته شد و برای آنکه آن را در دید زرتشتیان به

۱ - نسک: دفتر: کتاب که معرب آن را نسخه می‌گویند.

۲ - بسی از پژوهندگان دریای اوستا کوشش دارند که بازسازی دبیره دین را به پایان دوران ساسانی برسانند، تا بدین سان نیز زخمی بر فرهنگ توانمند ایرانی زده باشند و آن را کم گستره‌تر نشان دهند. باز آنکه بر هر خردمند که این سخن می‌شنود از آفتاب روشن‌تر است که اگر ۲۱ نسک اوستا را که در زمان بلاش اشکانی گرد آوردند، تا پایان ساسانیان تا همان دبیره کهن نگاه داشته باشند، پس می‌باید که نمونه‌ای از آن دبیره نیز بازمانده باشد، به ویژه در گفتار ابن‌ندیم که از گفته روز به پاریسی آورده است.
دیگر آنکه اگر اپستاک را پیدا کردند و می‌بایست که آن را بخوانند، پس دبیره را نیز در همان گاه پدید آوردند و بدینسان زمان پیدایی این دبیره شش سده به پیش‌تر بازمی‌گردد.

راست به شمار آورند، در هر بخش آن پرسش و پاسخی میان زرتشت و اهورامزدا آورده‌اند و چون پاسخ از سوی اهورامزدا داده می‌شود پس کار کردن بدان، خویشکاری هر زرتشتی گرویده^۱ است!

برخی از آنها چون ونیداد و یشت‌ها دیدگاه‌های کهن ایرانی و پیش از جدایی هندوان از ایران است که پس از زرتشت با شیوه تازه (اوستای نو) نوشته شده.

هندیان زبان کهن خویش سانسکریت را «سمز کرته بهاشا» می‌نامند که زبان ویراسته شده و زبان به‌شده و خوب شده معنی می‌دهد و چون دستور آن زبان بر زبان اوستا نیز دستور می‌راند، نشان می‌دهد که در زمانی دور، هنگامی که هنوز هندوان و ایرانیان در ایرانویج می‌زیسته‌اند، ایرانیان کهن برای نگارش دفترهای خویش زبانی ویراسته به جز از زبانی که بر زبان مردمان روان است، آراسته بوده‌اند و آن همین زبان است که امروز سه گونه گویش آن را در سانسکریت، اوستا و فارسی هخامنشی بازمی‌یابیم.

پس بهتر آن می‌بود که ما نیز این زبان را زبان فرهنگی کهن ایران بنامیم، اما چون از آن زمان که اسکندر گجسته دوازده هزار دفتر دانایان پیشین ایران را سوزانده است، بیست و دو سده بیش می‌گذرد و در این بیست و دو سده همواره این نسک‌ها با همین نام خوانده شده است، نمی‌توان آن را دگرگون کرد... ما نیز می‌باید که آن را اوستا بنامیم، شاید که همین نام، همواره یادآور کار زشت تباهکاران تاریخ باشد!

درباره این دفتر

احسان بهرامی گزارنده این دفتر از بیست و چهار سال پیش آغاز به کار آن کرده بود و چون در آغاز کار بنیاد نیشابور، اندیشیدم که می‌باید فرهنگی از واژه‌های اوستایی فراهم آوریم و بهتر آنست که این فرهنگ ترجمه فرهنگ کانگا باشد که گام نخست را پشت سر یک ایرانی نژاده گذاشته باشیم با موبد فرزانه رستم شهزادی سخن را در میان نهادم که با یاری وی و موبدان فرزانه اردشیر آذرگشسب و فیروز آذرگشسب این کار را بیاغازیم.

وی به من گفت که این کار چندی پیش انجام شده و یک دفتر آن نزد ایشان بود به من نمود و گوشزد کرد که همین کار، با ویرایش و نگرشی تازه، تو را به هدف می‌رساند و نیاز به دوباره کاری نیست!

دفتر را گرفتم و ناشکیبا و بی‌آرام به خانه بردم و بررسی کردم... اما سالها گذشت تا احسان بهرامی را بیابم و درباره آن با وی سخن گویم.

او از پیشامدهای نابهنجار دست از شهر شسته و به کشاورزی روی آورده بود و هیچکس آگاهی او را نداشت! تا آنکه پس از چند سال جست‌وجو دست روزگار او را به گونه‌ای که در اندیشه‌ام نمی‌گنجید به من

رساند. بیدرنگ کار را آغاز کردیم و از آن زمان هفت سال می‌گذرد که از کار ویرایش، حروفچینی‌های شش‌گانه، صفحه‌آرایی و ویرایش نادرستی‌های چاپی و نگرش دوباره آن پرداخته‌ایم و بیگمان چاپ این فرهنگ از آغاز کار چاپ در ایران تاکنون دشوارتر از همه کارهای چاپی بوده زیرا که افزون بر دین دبیره و گاه دبیره پهلوی و سانسکریت، در هر برگ آن چهار گونه حروفچینی داریم که هر گروه آن جداگانه چیده شده و بریده شده و در جای خود چسبانده شده است و برخی از برگ‌های این دفتر هست که از ۷۵ تکه جداگانه سر هم شده باشد و اکنون اینچنین ساده به چشم نگرنده می‌آید! کار حروفچینی این فرهنگ نیز بسیار فنی بود و بویژه آوانویسی‌های فارسی و لاتین آن که با نشانه (آکسان)‌های بیشمار کسی را می‌خواست که تحصیلات بالاتر از لیسانس ادبیات داشته باشد و در این کار، ا. گرمائیک، نویسنده و پژوهشگر ارمن و سرپرست بخش پژوهش‌های ارمنی بنیاد چون کار را ناگزیر دید با همه گرفتاری‌های خویش به یآوری ما برخاست که اگر نگرش تیز و دلسوزی همه‌جانبه وی در کار نمی‌بود، این بخش از فرهنگ با نادرستی‌های فراوان به دست خواننده می‌رسید.

نگرش او تا بدانجا بود که گاهگاه لغزش‌هایی را که کمابیش در یک کار بزرگ روی می‌دهد (و آوانویسی‌های مرا نیز دربرمی‌گرفت) با دیده تیزنگر درمی‌یافت و مرا نیز آگاه می‌کرد. همو بود که بخش فهرست انگلیسی را نیز در دفتر چهارم نگریست و در کار آن یآوری بس ارزنده کرد.

احسان بهرامی که در آغاز نمی‌دانست این کار از دیدگاه فن چاپ تا چه اندازه فنی و دشوار است، گاهگاه برمی‌افروخت و نیازمند بود که من با آرامش و لبخند و امید، آتش وی را که سالها در اندوه چاپ فرهنگ هر زمان تندتر می‌شد فروبنشانم. خوشبختانه فروتنی و دید دانشمندانه وی، یاور خوبی در ویرایش فرهنگ بود و در هر دیدار، بررسی انبوه واژه‌های تازه و نگرش و ویرایش دیگر بایسته بود و هر بار، با گفت‌وگو و شنیدن سخنان من با من همراهی می‌شد.

کار فهرست‌برداری که بیش از یکسده هزار فیش داشت، چشم راست آن یار نازنین را بیمار کرد چنانکه برای درمان و کارد پزشکی به کشور دانمارک رفت و هنوز نیز کار درماتش به پایان نرسیده است که فرهنگ از پس ۲۴ سال به چاپ می‌رسد.

سنجش این فرهنگ

هیچ کار بزرگ از نادرستی و لغزش برکنار نیست و من خود به خوبی می‌دانم که اگر یکبار دیگر این فرهنگ را بازنگرم، ده‌ها لغزش چاپی و ویرایشی و شاید لغزش در گفتار یا هر لغزش دیگر در آن بیابم. بنابراین از استادان خردمند و خوانندگان فرزانه که به چنین لغزش‌ها برمی‌خورند، خواهش دارم که آن نادرستی را از فرهنگ بپیرایند و بر من نیز ببخشایند که کاری را که انجام آن در خور چند گروه دانشی و

فنی بوده است و تاکنون در ایران مانند نداشته است، به تنهایی انجام داده‌ام و یاور من یکی دو دوست وفادار بوده‌اند که هر کدام گاهگاه دست مرا گرفته‌اند.

پس این فرهنگ با نگرش ایرانیان می‌باید که پیراسته‌تر و آراسته‌تر گردد و در آینده به گونه‌ای بهتر از این به دست ایرانیان رسد.

چراغ راه من در این کار بزرگ این اندیشه بوده است که ما ایرانیان را نمی‌شاید که پشت سر اروپاییان گام برداریم و بهتر همان است که گام نخست را بر پایه‌ای گذاریم که بر دست یک ایرانی دیگر بنیاد شده، دستوری از خانواده دستوران که اوستا را از پدران و نیاکان خویش آموخته و چشم بر دست دیگران ندوخته است،... و این کار به یآوری خداوند پیروزگر به انجام رسید... و آینده هنوز از آن ما است و رهروان این راه دراز آهنگ خود دانند که گام‌ها را یکایک چگونه بردارند و کمی‌ها و کاستی‌ها را چگونه بپیرایند و این اندازه گفتار را برای آگاهی دوستان از یورش‌ها و نقدهای پیروان اروپاییان به این فرهنگ بسنده می‌دانم!

ما تا نود و پنج درصد کار را به انجام رسانیدیم، یاران پنج درصد دیگر را به فرجام رسانند! به یاری یزدان کار را آغاز کردیم، اما یک چنین فرهنگ با چنین ویژگی‌های فنی در هنگامی که بهای کاغذ یکباره به بالا رفت، بی پشتیبانی سرمایه بی دریغ به چاپ نمی‌رسید.

به خواست خداوند در آن هنگام هر مزد سروشیان فرزانه آزاده‌ای را که می‌خواست به نامگانه مادر خویش دست به کارهای فرهنگی زند و بنیادی برای چاپ نوشته‌هایی پیرامون فرهنگ ایران فراهم آورد، با بنیاد نیشابور آشنا ساخت و نمونه کارهای فرهنگی را که در این بنیاد به چاپ می‌رسید، در راستای اندیشه خویش یافت. اما دریغ که در همان روزگار فرزند جوان فرهیخته اندیشمندش که نشانه‌های یک نبوغ بزرگ را با استواری زیر گام می‌نهاد و می‌رفت که یکی از بزرگترین چهره‌های دانش جهانی شود، در دیاری دیگر از جهان برفت و سایه‌ای از اندوه بر چهره پدر و مادر و آشنایان خویش افکند...

هر مزد سروشیان بسیار زود به خود آمد و آن بنیاد را که می‌خواست به نام مادر بنیان نهد، به نام فرزند بنا نهاد و با بزرگواری همه هزینه‌های چاپ این فرهنگ را پذیرا گشت، اما کارهای ایشان چنان بود که بیشتر زمان‌ها در کشوری دیگر به سر می‌برد و نگرشی ویژه و فرهنگی و سرمایه‌ای بی دریغ را بایسته می‌کرد که هر دم به یاری ما بشتابد.

پس از چند سال دوست فرزانه دانشمند علی آیت‌اللهی موسوی که از خاندان دانش و فرهنگ کرمان‌اند، به نمایندگی ایشان به یاری ما شتافتند و چنان با آغوش باز همه کارها را پذیرا گشتند و هر زمان که بایسته بود، بی درنگ دست ما را گرفتند، که کار چاپ و فرهنگ از لیتوگرافی تا پایان صحافی در زمانی کمتر از چهار ماه به انجام رسید و آنان که به کار چاپ، با دستگاه‌های موجود در ایران آشنایی دارند، خود دانند که این نیز یکی از شگفتی‌های کار ما است.

آفرین یاد

اینک که کار چاپ به پایان می‌رسد، با دلی سرشار از مهر و زبان پر از آفرین به همه یاران که به گونه‌ای در کار این دفتر یار ما بوده‌اند، ستایش و آفرین درود می‌فرستیم، به:
شادروان دستور کانگای بزرگ نویسنده فرهنگ کانگا که با دریافت یک فرمان تاریخی بزرگ از روان نیاکان، دست به کار فرهنگ اوستای خویش زد.

استاد پورداد که نویسنده این دفتر را در خانه خویش پذیرا شد و اوستا را به او آموخت.
احسان بهرامی گزارنده فرهنگ که با شور و التهاب کار فرهنگ را بیست و چهار سال دنبال کرد.
دکتر بهرامشاه غریب شاهی که در ویرایش کار انگلیسی این فرهنگ ما را راهنمایی کرد.
ا. گرمایک پژوهشگر تیزنگر ارمن که از یاوریش یاد کردم.

همه حروفچینان این فرهنگ که در درازنای چند سال هر یک به گونه‌ای یاور ما بوده‌اند. خسرو هادیان و منیژه فرهنگی برای شکیبایی فراوان در کار صفحه‌آرایی فرهنگ مسلم حدادی مدیر و کارکنان لیتوگرافی فیلم گرافیک برای سرپرستی کار لیتوگرافی و دل دادن و به سامان رساندن آن، به گونه‌ای که از کار ایشان به نام همکاری فرهنگی می‌توان یاد کرد. عباس موقیان مدیر و کارکنان چاپ ۲۰۰۰ که انبوه فرم‌های فرهنگ را به سامان رساندند.

اصغر آزادی نجیب برای فراهم آوردن کاغذ ضرب و گالینگور جلد، چنانکه گویی همه این کارها را برای خود انجام می‌دهد.

اصغر عبداللهی مدیر و کارکنان صحافی آذین که بهره کوشش هفت ساله ما را در جامه‌ای زیبا آراستند.
دوست گرامی علی اکبر خرمشاهی که بخشی بزرگ از کار این فرهنگ، زیر چراغی فراهم آمد که ایشان روشن کرده بودند و سرانجام دوست فرزانه محسن رئوفی که در همه کارها از لیتوگرافی تا صحافی با نگرش و دل‌بندی ویژه یار و یاور بنیاده بوده‌اند.

دوست فرزانه ارجمند علی آیت‌اللهی موسوی که بی یاری ایشان بدین زودی‌ها کار فرهنگ به پایان نمی‌رسید.

فرزانگان هرمزد سروشیان و مریخ مزدایی پدر و مادر داغ‌دیده آن جوان ناکام که به جای اشک و آه فرهنگ و دانش پیشکش ایرانیان کرده‌اند.

خدایشان یار باد و بهره کار نیکشان به جهانیان رساد.

با درود و آفرین ویژه به روان و فروهر آن جوان ناکام سرن سروشیان که رفتنش نیز برای بازماندگان نشانه‌های نیک برجای می‌گذارد.

اورمزد روز و امرداد ماه ۱۳۶۹ خورشیدی